

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شاعر: گرامی یاد "توخی"، ویراستاری و ارسال: احمد پوپل
۲۰ اکتوبر ۲۰۲۲

تنها نیستیم

دمه سیاه و زهر آگین
از هُرم* باتلاقِ شامی مغموم برخاست
و به پیشواز شبی موهوم شتافت
در لحظه ای که،
بر در و دیواری مخروبه؛

طاق و رواق جا مانده؛
پیلپایه و سقفی غلتیده ؛
کلبه و دار بستِ بشکسته؛
و مدفون شده،
باغکوپه ها در خاک توده ها؛
تیرگی و اضطراب می بارید
و در خاکسترِ جنگل ویرانه ها
ناله و نوحه می کارید
گمانم شد که،
تنها " دانکو " ی* جنگلِ ظلمتبار ویرانه ها منم
که فانوس رخشان قلبم را
بر شاخچه تک درختی کنار گذرگاه
آویخته ام
تا، گودِ راکت و حفره بمب
و مَغاکب* خمپاره ها
– این زخم پر خون جاده ها –
نمایان گردد،

وکس نیفتد در پاکیزه خونِ کابلیان

خون را با مژه ها روftم

نیزه مژگان به ره کوftم

تاره رفته را

باری دگر یابم.

در امتداد جنگل و یرانه ها

(نارسیده به انتها)

دیدم:

آونگان شده فانوس ها، بر نیزه ها

تا نیفتند تابوت به دوشان ماتمسرا

در گودالی که کنده بودند " شعله " افروزان

از برای کنده خون و عفن * لاشه مردارِ گرگان

– این ویرانگران شهرها و جاده ها –

که تاراج کردند عفت مروارید و عصمت گنجینه ها.

نیزه ها: مژگان خونچکان تهمتنان * " کابلشار " بود

فانوس ها: قلب مشعشع * یاران.

شهاب اشک سوزان

– بی هراس از قضاوتِ مرداب های لمیده * در جوارِ طوفان –

با نیزه های مژگان، پیمان بست

فرود آمد و بر خونِ داغِ شیارِ * صورتم نشست.

شوریده با شور پیوست

تحرك از قید سکون رست

یقینم شد که تنها نیستیم

در ظلمتِ وحشتزای جنگلِ ویرانه ها.

هُرم: گرمی آتش شعله آتش

دانکو: در داستان «دانکو» قهرمان جوان و سلحشور به آغوش مرگ می رود تا جماعتی را به سعادت برساند. در این افسانه، دانکو برای نجات هم قبیله ئی هایش از گستره سیاهی و ظلمت، قلب سوزانش را از قفس تن جدا می کند، از آن مشعلی می سازد تا

راهی برای عبور از ظلمت و تاریکی روشن شود. در پایان داستان دانکو، جانش را بر سر آرمانش فدا می کند و روایت اینار او در اشعار و آهنگ های ملی و افسانه ها جاودان می ماند و حماسی می شود.

«افسانه قلب فروزان دانکو» بن مایه مشترک سرگذشت مبارزانی است که از دل بستگی ها و عشق ورزی های خام و غریزی عبور کرده و آزادگی و شجاعت را با عمیق ترین مفاهیم انسانی پیوند و طرح و نقشی ماندگار به هم زده اند.

مغاک : گودال ، جای گود و عمیق

عَفَن : بدبو، گندیده، متعفن

تهمتنان: دلاوران، دلیران ، شجاعان

مُشَعَّشَع: روشن، درخشان

شیار: خراش یا شکاف باریک روی چیزی

تنهانیستیم: در اول اکتوبر ۱۹۹۶ سروده شده، در شماره ۴۵ حوت ۱۳۷۵ مارچ ۱۹۹۷ "پیام زن" درج می باشد